

۹. عبور از خاتمی به مثابه توقف در خاتمی (خاتمی دوم خرداد نه خاتمی بعد از دوم خرداد)، عبور، ادامه توقف است به بیان دیگر.
۱۰. عبور از خاتمی به مثابه اقتضای شرایط رادیکالیزه شده کنونی (پاسخی مناسب به زمان).
۱۱. عبور از خاتمی به مثابه یک سناریوی عملیات روانی در مقابل استراتژی خشونت آمیز.
۱۲. عبور از خاتمی به مثابه یک تمهید انتخاباتی زودرس.
۱۳. عبور از خاتمی به معنای عبور از قانون (اگر خاتمی مساوی است با قانون، قانون خود دارای اشکالات بسیاری است که می باید از آن عبور کرد).
۱۴. عبور از خاتمی، به مثابه منطق گریزناپذیر فرآیند تغییرات در جامعه کنونی.
۱۵. عبور از خاتمی، به مثابه یک استراتژی کارآمد جهت فتح آخرین خاکریز نظام.
۱۶. عبور از خاتمی، به مثابه یک ضد استراتژی در مقابل جریان اصلاحات.
۱۷. عبور از خاتمی، به مثابه یک سناریوی جنگ روانی.
- آنچه در شرایط کنونی (با نزدیک شدن به آستانه انتخابات ریاست جمهوری) مشاهده می شود، دو امر است: نخست، تبدیل و جایگزینی فزاینده حاملان این پروژه و استراتژی از اپوزسیون خارجی به مخالف «درونی»؛ و دوم، تحرک محسوس برای جامه عمل پوشاندن به این نظریه و به اصطلاح پراتیکال کردن «تئوری عبور». کارآمدترین سناریویی که می توان برای تحقق این استراتژی اندیشید، تقویت انگاره «عبور از خاتمی توسط خاتمی» (و یا به بیان دیگر، عبور خاتمی از گفتمان خود) و «عبور از خاتمی توسط

خاتمیست‌ها» (انشقاق درون جبهه‌ای) است. البته سر دادن چنین نغمه‌ای توسط برخی از افراد به اصطلاح درون جبهه‌ای (دوم خردادی) بر کسی پوشیده نیست. لکن برجسته کردن آن، جز یک بهره برداری رندانه و زیرکانه سیاسی نیست.

تردیدی نیست که در شرایط کنونی جامعه، چنین پروژهای، بستری مهیا برای تحقق نمی‌یابد، لکن از نقطه نظر سیاسی، گسترش و تعمیم این ایده می‌تواند زمینه‌ساز بروز بحرانهایی در آستانه انتخابات باشد. در شرایط کنونی، مسئله اساسی فراروی جامعه ما، «امکان انتخاب مجدد و یا عدم انتخاب خاتمی نیست» (حتی بر جناحهای مخالف نیز پوشیده نیست که خاتمی با اکثریت قاطع آراء مجدد انتخاب خواهد شد)، بلکه «تعداد و میزان رأی» ایشان است. از این رو، در این مرحله بسیاری از گروههای مخالف پیروزی خود را در شکستن رأی خاتمی جستجو می‌کنند و تحقق این امر می‌تواند تبعات نامطلوبی برای جامعه ما داشته باشد.

تصویری از فردای انتخابات

فرض کنید در فردای انتخابات به سر می‌بریم و شمارش آراء به پایان رسیده و نتایج حاصله تکلیف چهار سال آتی جامعه و نظام ما را مشخص نموده است. در یک حصر منطقی، یکی از صورتهای ذیل قابلیت تحقق دارند:

۱. انتخاب مجدد آقای خاتمی با کسب اکثریت آراء (و از رهگذر آفرینش حماسه‌ای دیگر).

۲. انتخاب مجدد خاتمی با کسب اکثریت نسبی آراء شرکت کنندگان (با لحاظ عدم مشارکت حماسی مردم).

۳. انتخاب کاندیدای جناح رقیب با کسب آراء اکثریت نسبی مردم.

۴. بروز یک بحران مشارکت جدی، عدم رأی به کاندیداهای مطرح و یا

تغییر اقبال و توجه آنان به سوی یک آلترناتیو سوم.
فرض کنیم، به علت حصرهای قانونی کاندید شدن یک فرد (یا افراد) غیر «خودی» (!؟) میسر نباشد و به تبع مورد چهارم منتفی باشد. مورد سوم، با توجه به شرایط کنونی جامعه و افکار عمومی بسیار بعید به نظر می‌رسد. جناح رقیب نیز کاملاً بدین امر واقف است و بازی انتخاباتی آینده را یک بازی با یک بازیگر فرض می‌کند. حالت دوم متصورترین و بدیهی‌ترین (نه مطلوبترین) سناریوی انتخابات است. اما، از یک نقطه نظر عقلایی و معطوف به ملاحظات و منافع ملی نخستین گزینه، مطلوبترین گزینه نیز هست.
در شرایطی اینچنین، جناح رقیب کماکان، چهار انتخاب (حرکت) پیش‌روی دارد:

۱. تحریم انتخابات با فرض واگذاری نتیجه به حریف.
۲. تعریف پیروزی خود در شکستن رأی خاتمی.
۳. شرکت فعال در عرصه انتخابات و معرفی کاندیدای خود (با فرض شکست).
۴. حمایت (مشروط یا غیر مشروط) از تنها بازیگر عملی انتخابات. گزینه نخست، مغایر اصول و ارزشهای پذیرفته شده (و مورد تبلیغ) این جناح است. لذا، احتمال آن اندک به نظر می‌رسد. مورد دوم، تجربه دوباره یک تجربه است؛ تجربه افزودن بر مقبولیت و مشروعیت رقیب با مخالفت خود. مورد سوم، معقولترین و پسندیده‌ترین حرکت یک بازیگر سیاسی جمعی در عرصه یک انتخابات می‌باشد. و اما گزینه چهارم، زیباترین و خردمندانه‌ترین و مردمی‌ترین گزینه (باز از یک نقطه نظر ملی) است.
اجازه بدهید، تأملی بیشتر نسبت به گزینه‌های ۱ و ۲ از چهار حالت نخست و گزینه‌های ۳ و ۴ از گزینه‌های دوم داشته باشیم. در شرایط کنونی، کمتر کسی در جامعه ما تردید دارد که در صورتی که خاتمی در صحنه رقابت

انتخاباتی حضور یابد، شانسی برای کاندیدای دیگر متصور باشد. بنابراین، امر واقع می‌شود بین تلاش جمعی برای خلق یک حماسه دیگر مردمی و یا عبوری ساده و بی‌انگیزه و انگیزه از کنار انتخابات و یا به اصطلاح رفع تکلیف در شرایط حال، به امید آینده‌ای بهتر.

باید توجه داشت که جامعه ما در حال گذر از یکی از حساس‌ترین و پیچیده‌ترین گذرگاههای تاریخی خود می‌باشد. خطرناکترین و تعیین‌کننده‌ترین خم این هزار خم را می‌توان در چهره خم انتخاباتی آتی تصویر کرد. چنانچه این واقعیت را بپذیریم، تردید نخواهیم کرد که تاریخ «عبوری ساده» را از هیچ یک از بازیگران قدم نهاده در راه، نخواهد پذیرفت. چنانچه، هر یک از ما حجاب جناحی از دیده برگیریم و مصالح و منافع ملی را مقدم و مرجح بر مقتضیات و ملاحظات گروهی خود بدانیم، در انتخاب گزینه نخست تأملی جدی روا خواهیم داشت.

اگر در این مورد هم توافقی حاصل باشد، مبادرت به هر یک از گزینه‌های ۳ و ۴ توسط گروه (یا گروه‌های) رقیب می‌تواند در این راستا تعریف و طبقه‌بندی شود. مشارکت فعال و با انگیزه آنان در انتخابات، شور و نشاط انتخاباتی را با خود به ارمغان خواهد آورد و حمایت آنان از خاتمی (به شرط عدم تلاش برای مصادره شخصیتی و گفتمانی ایشان) نیز، روح همبستگی و همدلی و وفاق را بر کالبد جامعه خواهد دمید و مسیر را برای ادامه راه توسط یک دولتمردان صادق و کارآمد (در هر فرض شایسته‌ترین گزینه ممکن در شرایط کنونی) هموارتر خواهد بود.

همه ما آگاهیم که در دهه سوم، اولاً، امکان هژمونی (سیادت) کامل یک جناح غیرممکن است، ثانیاً، امکان حذف کامل یک جناح غیرممکن است، و ثالثاً، اگر دو حالت نخست ممکن هم باشند، مطلوب نیستند. و همچنین، همه ما می‌دانیم که دهه سوم، دهه پرتلاطم و مخاطره‌انگیزی است و بیش از هر

زمانی گردن نهادن له نوعی «انتظام در کثرت»، «چالش قاعده‌مند و عقلایی»، «تضاد محدود» و «نگرش و دلمشغولی ملی» را می‌طلبد. نباید با شورزار کردن عرصه انتخابات، زمینه را برای روییدن علف‌های هرز و خارهای بی‌بار فراهم کرد، و «تدبیر» خود را پشتوانه «تغییرات ناهنجار» اجتماعی - سیاسی و ترسیم آینده‌ای مایوس‌کننده کرد.

پی‌نوشتها:

۱. سازه‌زدایی و سازه‌پردازی هر دو در آحاد تعریفی این مفهوم کنار هم نشسته‌اند. در هر فرض، واسازی نوعی ساخت شکنی است که طی فرایند آن مناسبات، روابط و گفتمان‌های کلام محور و مبتنی بر دوانگاری و سلسله مراتب متضاد فرومی‌باشند.

۲. آرش، ش ۴۰ و ۳۹، خرداد ۷۳.

۳. تثبیت نظام یعنی نهادینه کردن پایه‌های سیاسی، اقتصادی، علمی، فرهنگی و اجتماعی جامعه ما در چارچوب و براصل و پایه قانون اساسی است. (خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۳/۲)

۴. ... بیاییم یک بار از منظر فرهنگ و معنویت و اندیشه به سیاست و زندگی انسان نگاه کنیم؛ بیاییم به آزادی سیاست از سلطه زور بیندیشیم تا در سایه آن انسان را آزاد کنیم؛ بیاییم کاری کنیم تا سیاستمداران ما، خردمندان و فرهنگ دوستان و آزادیخواهان باشند... بیاییم طرحی نو در افکنیم و بر پایه علم و دین و معنویت و فرهنگ، بشر را به همزیستی، تسامح و احترام متقابل به یکدیگر فراخوانیم. (خاتمی، سخنرانی در مراسم افتتاح یازدهمین نمایشگاه کتاب تهران، ۱۳۷۷/۲/۲۹)

... جوهر اقتدار هر قومی آرمان و عزت‌طلبی و خودباوری او نسبت به این آرمان و عزت‌طلبی و استقلال خواهی است. (سخنرانی در مراسم روز ارتش، ۱۳۷۷/۱/۲۹)

۵. ... دولت که از طرف ملت برگزیده شده است تا قانون را در جامعه پیاده کند، تا آزادی را نهادینه کند و جامعه را به سوی پیشرفت ببرد. باید به نمایندگی این ملت پشتتاز حوصله و تحمل باشد. بنده معتقد نیستم که یک دولت مقتدر دولتی است که مخالف خود را سرکوب می‌کند، بلکه دولت مقتدر دولتی است که این ظرفیت را دارد که انتقاد را با آغوش باز و به نمایندگی از جامعه تحمل می‌کند تا جامعه ما در عرصه قانون‌گرایی و آزادی، ان‌شاء‌الله به تعادل و ثبات برسد. (سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۳/۲)

۶. اختلاف نظرها هست، دشمنیها هست، توطئه هست، اما این حرکت (دوم خرداد) یکی از مهمترین آثارش ایجاد مصونیت یا کم کردن آسیب‌پذیری به خصوص نسل جوان ما از اینکه تحت

تأثیر مخالفان یا دشمنان خارجی قرار بگیرد. است. خیال می‌کنیم که اگر ما نگذائیم جوانانمان به صحنه بیاید و دایم بر سرش زدیم و او برای مدتی هم صدایش ساکت بود. جامعه امنیت دارد؟ جوان ما و مرد و زن ما وقتی احساس کرد که در این نظام حرمت دارد، ولو اینکه حرف هم به کرسی نمی‌نشیند. این دیگر به سادگی تحت تأثیر دگراندیشی و مخالف قسار نمی‌گیرد... (خاتمی، سخنرانی در جلسه شورای اداری استان سیستان و بلوچستان، ۱۳۷۷/۲/۱)

... می‌بد صراحت این اعتقاد خودم را بگویم که سرنوشت و وجهه اجتماعی دین در امروز و فردا در گرو این است که ما دین را به گونه‌ای ببینیم که با آزادی سازگار باشد. شما به تاریخ بشر مراجعه کنید خواهید دید که هرچه با آزادی مقابل شده است، لطمه دیده است حتی فضیلت‌های انسانی. دین اگر در مقابل آزادی قرار گرفته است، لطمه خورده است. عدالت در مقابل آزادی قرار گرفته است، لطمه خورده است. ساختن و توسعه اگر در مقابل آزادی قرار گرفته است، لطمه خورده است. (خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۳/۲)

۷. باید همه به قانون تن در دهند و هیچ کس نظم را به هم نزنند و به نام آزادی نباید زمینه برای گذر از حدود قانونی فراهم شود... هیچ کس مافوق قانون نیست و حکومت همان طور که نگران تعاقبت ارضی کشور، حفظ موجودیت نظام و توطئه‌های گوناگون است باید نگران حق حاکمیت مردم نیز باشد... (سلام، ۷۷/۱۰/۱۳)

۸. خاتمی، ۷۷/۱/۱۳، سلام.

۹. سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۳/۲.

۱۰. حتی آنهایی که با نفس آزادی مخالفند، آزادند سخن بگویند ولی جامعه نیازمند نظم است و مبنای نظم در جامعه ما، قانون اساسی ما است. ما چه طرفدار و چه مخالف آزادی باشیم، قبل از هر چیزی باید پایبند نظم باشیم و راهی جز عمل به قانون اساسی نداریم. (جمهوری اسلامی، ۵ آذر ۱۳۷۷).

۱۱. جامعه‌ای که قانون اساسی ما خواسته. جامعه‌ای تک صدایی نیست. جامعه‌ای است چند صدایی که در درون آن، اندیشه‌ها آزادند... انسانها متنوع و مختلف آفریده شده‌اند و امکان از بین بردن تنوع نیست... آنهایی که می‌خواهند یک اندیشه حاکم باشد و اندیشه‌های دیگر فرصت بروز نداشته باشند و می‌پندارند با این کارشان، اندیشه غالب، پیروز شده است، یا آفرینش خدا و حقیقت انسانها را نشناخته‌اند و یا تجاهل می‌کنند... برای مدتی کوتاه می‌توان جلو ابراز اندیشه را گرفت ولی وقتی که در نتیجه این کار، اندیشه مغلوب، زیرزمینی شد، باید منتظر بروز انفجاری اجتماعی بود... برای چه انقلاب شد؟ مگر نه این بود که می‌خواستیم در جامعه‌ای زندگی کنیم که در آن تحمل باشد، انسان محترم شمرده شود و حتی برای مخالف هم حق آزادی قائل باشیم؟... شاید گفته شود که تنوع اندیشه‌ها، امنیت جامعه را از بین می‌برد، ولی این اظهارنظر، درست نیست... این، محدود کردن آزادی است که امنیت را از بین می‌برد. آفت امنیت، عدم شفافیت و زیرزمینی شدن اندیشه‌ها است. اگر تنوع داشته باشیم و بگذاریم که صداهای مختلف در جامعه شنیده شود، بی‌توید جلو مقاومت‌های زیرزمینی گرفته خواهد شد و یا از شدت آن کاسته می‌شود. این یک اصل است که اگر قدرت مورد سؤال قرار نگیرد، قطعاً به فساد روی می‌آورد. هر جا قدرتی هست،

نظارتی هم وجود دارد... باید تحمل داشته باشیم و بدانیم تثبیت یک جامعه، آن هم جامعه‌ای که دینداری و آزادی را توأم با یکدیگر می‌خواهد و خواهان جامعه مدنی است، هزینه‌های بیشتر می‌طلبد. ما نیز به تحمل یکدیگر و استفاده از نیروهای همدیگر و نیز شناخت جایگاه مخالفان و موافقان داریم... (جمهوری اسلامی، ۵ آذر، ۱۳۷۷).

۱۲. امنیت این نیست که همه مطابق میل ما حرف بزنند.

۱۳. باید فضایی در جامعه باشد که مخالف هم بتواند حرفش را بزند... بکشیم که او و همه را به رعایت قانون وادار کنیم و هنر این است که معاندان را به مخالف وفادار به قانون و مخالفان را به دوستان نظام تبدیل کنیم. (اسلام، ۱۷ شهریور ۱۳۷۷).

۱۴. بدترین جوامع، جامعه‌هایی یک صدایی است؛ چون انسانها به صورت طبیعی مختلف‌اند و اختلاف نظر دارند. ممکن است برای مدتی همه صداها را خاموش کرد و فقط یک صدا بماند، اما صداهای خاموش شده پس از مدتی به صورت انفجارهای عظیم خودشان را ابراز می‌کنند... (سخنرانی در جلسه شورای اداری استان سیستان و بلوچستان، ۱۳۷۷/۲/۱).

۱۵. ج.ج. شوارتس منتل، ساختارهای قدرت (درآمدی بر علم سیاست)، ترجمه مرکز تحقیقات سیاسی دانشگاه امام صادق (ع) (تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸)، ص ۴۳.

۱۶. خاتمی، سخنرانی در مراسم افتتاح یازدهمین نمایشگاه کتاب تهران، ۱۳۷۷/۲/۲۹.

۱۷. خاتمی، سخنرانی در مراسم افتتاح یازدهمین نمایشگاه کتاب تهران، ۱۳۷۷/۲/۲۹.

۱۸. خاتمی، سخنرانی در مراسم افتتاح یازدهمین نمایشگاه کتاب تهران، ۱۳۷۷/۲/۲۹.

۱۹. غلد دیوید، مدل‌های دمکراسی، ترجمه عباس رنجبر، چاپ اول، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۷.

۲۰. خاتمی، سخنرانی در دیدار با معاونین وزارت کشور، ۱۳۷۷/۳/۲۹.

۲۱. خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۳/۲.

۲۲. خاتمی، سخنرانی در حضور نمایندگان مجلسین ایتالیا.

۲۳. برای توضیح بیشتر درباره جامعه سراسرین رجوع کنید به:

Michel Foucault, Discipline and Punish, 1975, p.217

۲۴. خاتمی، سخنرانی در حضور نمایندگان مجلسین ایتالیا.

۲۵. همان.

۲۶. همان.

۲۷. همان.

۲۸. خاتمی، سخنرانی در دانشگاه اروپایی فلورانس ایتالیا.

۲۹. همان.

۳۰. همان.

31. Ernest Gellner, 1991:1

۳۲. خاتمی، سخنرانی در سمینار اتمه جمعه و جماعات کشور، ۱۳۷۷/۲/۲۸.

۳۳. خاتمی، سخنرانی در مراسم روز کارگر، ۱۳۷۷/۲/۹.

۳۴. خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۳/۲.
۳۵. خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۳/۲.
۳۶. خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۳/۲.
۳۷. خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۳/۲.
۳۸. خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۳/۲.
۳۹. ابن میمون، *دلاله الحائرين*، ص ۷۳.
۴۰. می‌رسید از دور مانند هلال نیست بود و هست بر شکل خیال
۴۱. چرخ در گردش اسیر هوش ماست (مولوی).
۴۲. می‌روم بالا تا اوج، من پر از بال و پر (سهراب سپهری).
۴۳. راه می‌بینم در ظلمت، من پر از فانوسم (سهراب سپهری).
۴۴. محمد حسین صدیق یزدچی، *تأویل داستان اول مثنوی*، ایران نامه، سال نهم، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۰، صص ۴۵۸-۴۵۹.
45. Gusfield J., "The Study of Social Movements", in the International Encyclopedia of Social Sciences (New York: Macmillan, Vol 14, 1970), p.86
46. Manikoff D.C., "The Sequencing of Social Movements", American Sociological Review, 62 (Oct.), 1997
47. Heberle R., "Types and Functions of Social Movements", in International Encyclopedia of Social Sciences (New York: Macmillan, Vol 14, 1968), p.439
48. Lofland L., *Protest: Studies of Collective Behavior and Social Movements* (New York: Transaction Books, 1985), p.29

آینده جنبش دوم خرداد

دکتر حمیدرضا جلایی پور

آگاهی از آینده جنبش دوم خرداد، مورد علاقه موافقان و مخالفان آن است، ولی این آینده‌شناسی از جهت علمی (و در اینجا از منظر جامعه‌شناسی) اگر غیر ممکن نباشد، دست کم از دقت و قطعیت برخوردار نیست. جنبش دوم خرداد مانند دیگر جنبشهای اجتماعی، یک نوع حرکت جمعی پایدار است که در آن تعداد زیادی از افراد، گروهها و اقشار اجتماعی، اهدافی را (مانند پاسخگو کردن حکومت) در جامعه پی می‌گیرند و این در حالی است که در برابر پیگیری طرفداران جنبش، ممکن است از سوی حکومت و یا از سوی گروههای قدرتمند سیاسی (و اقشار اجتماعی حامی آنها) مقاومت یا مخالفتهایی صورت بگیرد. این «حرکت جمعی» فقط به علت عمل آگاهانه نیروهای طرفدار جنبش در جامعه به جریان نمی‌افتد.

حتی این «حرکت جمعی»، حاصل جمع جبری عمل ارادی موافقان و مخالفان جنبش نیست، بلکه این «حرکت جمعی»، برآیند مجموعه عوامل شناخته شده و نشده، آزاد و غیر ارادی (مانند عوامل ساختاری، بین‌المللی و فرصتها) است. از این رو، این گوناگونی و غیر قابل کنترل بودن عوامل، پیش‌بینی دقیق آینده هر جنبش و از آن جمله جنبش دوم خرداد را با مشکل رو به رو می‌کند. برای رفع این مشکل، به دوروش می‌توان متوسل شد. یکی

این که پاسخ ایدئولوژیک حاملان و مخالفان جنبش را مبنا قرار دهیم. به این معنا که اگر از طرفداران جنبشیم، بگوییم این اراده ماست که آینده را می‌سازد و اهداف جنبش را در جامعه عملی می‌کند، و تا این اراده جاری است، تحقق اصلاحات گریزناپذیر است. اگر هم از مخالفان جنبشیم، بگوییم این اراده ماست که آینده را می‌سازد و جامعه را از شر بختکی به نام دوم خرداد، نجات خواهد داد، و قس علی هذا. این نوع پاسخ گفتن درباره آینده ممکن است برای موافقان و مخالفان، ارزش سیاسی داشته باشد، ولی ارزش علمی ندارد. زیرا شکست و پیروزی یک جنبش، تنها متکی به اراده موافقان و یا مخالفان آن نیست. اما راه دوم این است که برای پیش‌بینی آینده با محدودیتهای علمی کنار بیاییم و از تئوریهای علمی به اندازه وسعشان کمک بگیریم. به این معنا که بینیم جنبش دوم خرداد به کدام یک از «انواع جنبشها» نزدیک تر است تا با کمک ویژگیهای تیبیک این جنبشها بتوان ایده را به صورت محتمل حدس زد. از همین زاویه دید، هدف این نوشته این است که آینده جنبش دوم خرداد را در پرتو دو نوع جنبش اجتماعی، جنبشهای «هموار» و «ناهموار» توضیح دهد.

اگر ابتدا تقسیم‌بندی مشهور جنبشهای اجتماعی به جنبشهای «انقلابی» و «اصلاحی» را مورد توجه قرار دهیم، آن گاه زمینه برای تقسیم‌بندی مورد نظر این نوشته بهتر روشن می‌شود. یک جنبش اجتماعی وقتی «انقلابی» می‌شود که دست‌کم دو ویژگی داشته باشد. اول این که حاملان آن جنبش برای پیگیری اهدافشان از دیدگاه‌های براندازانه (که به آن «گفتمان انقلابی» هم می‌گویند) برضد وضع موجود و حکومت پیروی می‌کنند. دوم این که در برابر تقاضاهای این جنبش، حکومت فقط مقاومت نمی‌کند، بلکه قصد سرکوب نیز دارد. اما در مقابل، وقتی جنبش «اصلاحی» می‌شود که اولاً حاملان جنبش برای پیگیری اهدافشان از ایده‌ها و روشهای مسالمت‌جویانه،

قانونی و رایج پیروی می‌کنند و ثانیاً ممکن است حکومت در برابر تقاضاهای این جنبش دست به مخالفت بزند، اما دست به سرکوب نمی‌زند. برابر این تقسیم‌بندی، پیش‌بینی «آینده» جنبشهای اصلاحی نسبت به جنبشهای انقلابی راحت‌تر است. می‌توان پیش‌بینی کرد تا زمانی که تقاضا و اهداف جنبش از طریق مجاری قانونی نهادینه نشده، به احتمال زیاد جنبش ادامه پیدا می‌کند و یا وقتی اهداف و تقاضاهای جنبش توسط حاملان آن تعدیل و یا از طریق مجاری حکومتی نهادینه شد، آن جنبش خاموش می‌شود (و به جای آن، چندین نهاد بوروکراتیک برای تداوم بخشیدن اهداف جنبش به جای می‌ماند). به بیان دیگر، چون هم حاملان جنبش اصلاحی و هم کارگزاران حکومت، پایبند به حرکتهای مسالمت‌جویانه و قانونی‌اند، بهتر می‌توان حدس زد که «جنبش» در صورت تحقق چه وضعیتی موفق می‌شود. با این همه، نمونه‌هایی از جنبشهای اصلاحی هست که نمی‌توان آینده آنها را به روشنی حدس زد، زیرا در این جنبشها مواقعی پیش می‌آید که روشها و کانالهای مسالمت‌آمیز به درستی کار نمی‌کند و تحقق اهداف و تقاضاهای جنبش با مانع رو به رو می‌شود. از این رو، توضیح درباره تقسیم‌بندی جنبشهای اصلاحی به جنبشهای «هموار» و «ناهموار»، مفید به نظر می‌رسد. جنبشهای همواره (even movements) به جنبشهایی گفته می‌شود که در آن، حاملان جنبش، تقاضاهای خود را از راههای «روتین» و شناخته شده پی می‌گیرند و از قبل، تا حدودی (براساس نظرسنجی‌ها) مسیر جنبش قابل پیش‌بینی است. به این معنا که در بدو تولد جنبش، عده‌ای از متفکران جامعه توجه به «اموری» را برجسته می‌کنند. آنان در جامعه این امکان را دارند که ایده‌های خود را از طریق چاپ کتاب، مطبوعات و نشستهای علمی بیان کنند (یعنی مرحله تکوین «گفتمان» جنبش). سپس این «ایده‌ها» و «گفتمان»، مورد توجه بخشی از افراد و اقشار اجتماعی قرار می‌گیرد و همین توجه افراد

و اقشار (یا حاملان)، نیروی اجتماعی پیش برنده را تشکیل می‌دهد؛ تا جایی که ممکن است وزن اجتماعی حاملان و گفتمان جنبش در جامعه تا بدانجا برسد که بخشی از احزاب و یا گروه‌های سیاسی جدیدالتأسیس، تحقق تقاضاهای این جنبش را جزو برنامه‌های انتخاباتی خود قرار دهند. اگر این احزاب در مبارزات انتخاباتی پیروز شوند، آن گاه جنبش، این فرصت (یا شانس) را پیدا می‌کند که تقاضاهای خود را از طریق قانونگذاری در پارلمان و اجرای آن توسط ارکان دولت، عملی کند. نمونه‌های روشن جنبشهای «هموار» را می‌توان در جنبشهای رفاه اجتماعی سوسیال دمکرات‌های اروپایی جست‌وجو کرد، که «دولتهای رفاه» کشورهای اروپایی پس از جنگ جهانی دوم، شکل بوروکراتیک شده این جنبشهاست (و هم اکنون جنبشهای سبز در اروپا این دولتها را به چالش کشیده‌اند). در مقابل جنبشهای «هموار»، به جنبشهایی «ناهموار» (uneven movements) گفته می‌شود که «گفتمان»های آن شکل گرفته است ولی حاملان جنبش برای تحقق تقاضاها و اهداف گفتمان، به درستی نمی‌توانند از کانالهای مسالمت‌آمیز و قانونی، مثل آزادی مطبوعات، اجتماعات، احزاب سیاسی و دستگاههای انتخاباتی استفاده کنند. از این رو، به رغم این که حاملان جنبش به روشهای خشونت‌آمیز اعتقادی ندارند (و این که حکومت هم دست به سرکوب وسیع نمی‌زند)، ولی چون راههای تحقق تقاضاها «گیر» دارد، امکان پیش‌بینی نیز، حتی با کمک نظرسنجی‌ها، میسر نیست. هر روز «حادثه‌ای» می‌تواند طرفداران یا مخالفان جنبش را به صورت غیرمنتظره میخکوب کند. نمونه‌های «جنبشهای ناهموار» را می‌توان در اروپای شرقی دهه ۹۰ سراغ گرفت. در آنجا دستگاههای سیاسی کشورهای اروپای شرقی، کارآمدی لازم را برای اینکه بتواند تقاضاهای دمکراتیک جنبشهای مابعد کمونیستی را «روتین» کنند، نداشتند. همین وضعیت «غیر روتین» و «ناهموار»، شرایطی

را فراهم کرده است که عده‌ای از محققان از این جنبشها نه با عنوان انقلاب (Revolution) و نه با عنوان اصلاح (Reformation) یاد کنند؛ بلکه از آنها به عنوان «اصقلاب» Refolution (یعنی انقلابی بدون تاسی به روشهای انقلابی، یا جنبش اصلاحی بدون کارآیی روشهای اصلاحی) نام می‌برند که این رفلوژن یا اصقلاب به مفهوم «جنبش اصلاحی ناهموار» که در اینجا به کار بردیم نزدیک است و سخن گفتن از آینده آنها مشکل است.^۱

برابر این تقسیم‌بندی فوق، این سؤال مهم پیش می‌آید که در چه شرایطی جنبشهای اصلاحی به صورت «هموار» و در چه شرایطی به صورت «ناهموار» در جامعه جریان پیدا می‌کند. این سؤال از این نظر اهمیت پیدا می‌کند که هزینه‌های انسانی و مالی جنبشهای اجتماعی «ناهموار» در مقایسه با «هموار» سنگین‌تر است. در اینجا فقط به سه عامل که به عملکرد نخبگان و سرنوشت جنبشها ربط دارد، اشاره می‌شود. (منظور از نخبگان، افراد «تأثیرگذار» جامعه، مانند سیاستمداران، روحانیان، روشنفکران و مدیران است). به این معنا که این نخبگان، صرف‌نظر از این که با یک جنبش مخالف یا موافق، یا نسبت به آن بی‌طرف باشند، چه تلقی‌ای از ظهور و افول جنبشهای اجتماعی در جامعه دارند. مثلاً برآمدن جنبشها را امری «طبیعی» یا «غیر طبیعی» می‌دانند. در اغلب جوامع کنونی که در معرض فرآیندهای نوسازی قرار گرفته‌اند (مانند فرآیندهای صنعتی شدن، تولید و مصرف انبوه، آموزش، بهداشت و درمان همگانی، ارتباطات و رسانه‌های همگانی، مهاجرت) هویت، همبستگیها و گفتمانهای پیشین افراد دستخوش تغییرات جدی شده است. از این رو، در این شرایط ساختاری، افراد جامعه مستعد قبول یا مخالفت با هویتها، همبستگیها و گفتمانهای جدید (و به تعبیر دقیق‌تر، جنبشهای جدید) می‌شوند. به بیان دیگر، در ساختار متحول جوامع کنونی، چه در جوامع در حال توسعه و چه توسعه یافته، ظهور و افول جنبشهای

اجتماعی، همان قدر طبیعی است که گسترش فزاینده نهاد‌های بوروکراتیک طبیعی است. از این رو، اگر طرز تلقی نخبگان از ظهور جنبشها «طبیعی» باشد، آنان کوشش خواهند کرد به جای مقابله با آن از طریق نهادینه کردن، تقاضاهای این جنبش را از راههای روشن تخلیه کنند. از این رو، در چنین حالتی، امکان این که جنبشی به صورت «هموار» ظهور کند، بیشتر می‌شود. ولی اگر تعداد قابل توجهی از نخبگان، جنبشهای اجتماعی را امری «غیر طبیعی» تلقی کنند و آن را ناشی از توطئه گروه‌های سیاسی قدرت طلب یا نیروهای خارجی بدانند، در این حالت، امکان مقاومت در برابر تقاضاهای جنبش زیاد می‌شود و احتمال تبدیل جنبش به وضعیتی «ناهموار» افزایش پیدا می‌کند.

عامل دوم به میزان «انعطاف‌پذیری نخبگان» در کسب اهداف جنبش (یا مخالفت در برابر اهداف آن) مربوط می‌شود. اگر «اصولگرایی کلیشه‌ای»، ویژگی مسلط نخبگان جنبش و مخالفان آن باشد، در چنین شرایطی، جنبش مستعد پذیرش صفت «ناهموار» می‌شود. (منظور از اصولگرایی کلیشه‌ای، پافشاری بر تقاضاهایی است که ممکن است به صورت منطقی، امر صحیحی باشند، اما از لحاظ عملی شدن در جامعه، با انواع مشکلات رو به روست و نخبگان بدون توجه به این مشکلات، به صورت یکسویه بر آنها اصرار می‌ورزند، تا اینکه «واقعیات وحشی جامعه» وضع دیگری را به آنها تحمیل کند.) ولی اگر نخبگان جامعه انعطاف داشته باشند (انعطاف نه به معنای بی‌معیاری و بی‌منطقی، بلکه به این معنا که بتوانند اصولگرایی و تقاضاهای خود را در جریان گفت و گو میان موافقان و مخالفان جنبش، جرح و تعدیل کنند)، جنبش را مستعد صفت «هموار» می‌کند.

عامل سوم این است که نخبگان جنبش (یا مخالفان آن) چگونه می‌خواهند «نارضایتی‌های مردم» را که اینک به جنبش پیوسته‌اند، «تخلیه»

کنند. همه می‌دانیم در جنبشهای انقلابی، نخبگان پیروز برای تشریح مردم رنج‌دیده، خواسته یا ناخواسته به راه «انتقام» می‌روند. ولی در جنبشهای اصلاحی، بیشتر بحثها حول «محاكمة افراد مقصر» یا «عفو آنان» و «فراموش کردن گذشته» دور می‌زند. با این همه، برای اینکه جنبشهای اصلاحی «هموار» بمانند، باید نخبگان جنبش، آمادگی بیشتری داشته باشند و بتوانند برای تخلیه نارضایتی مردم، به «گفت و گو میان طرفین درگیر در پیشگاه افکار عمومی» متوسل شوند. به بیان دیگر، «کمیته‌های ملی حقیقت‌یاب» در این جنبشها حتی به دنبال محاکمه و عفو هم نیستند، بلکه به دنبال تخلیه نارضایتی مردم از طریق آگاه کردن افکار عمومی‌اند (گفت‌وگو میان کسانی که به حق یا به ناحق مقصر حوادث تلخ گذشته شناخته می‌شوند، با کسانی که حقوقشان در این حوادث پایمال شده است). از این رو، تا زمانی که نخبگان در جنبشها به دنبال تسویه حساب از طریق محاکمه یا عفو از موضع بالا باشند، امکان مخالفت مخالفان جنبش افزایش پیدا می‌کند و جنبش مستعد پذیرش وضعیت «ناهموار» می‌شود. بنابراین، طرز تلقی و عملکرد نخبگان جامعه در این که جنبشها به طور طبیعی و در بخش آشکار و روتین جامعه ظاهر و تخلیه شوند، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

برابر این مقوله‌بندی، جنبش دوم خرداد چگونه جنبشی است و چه آینده‌ای دارد؟ جنبش دوم خرداد، تاکنون، چه در مرحله رویش (مرحله تکوین «گفتمان») و چه در مرحله گسترش آن، یک جنبش اصلاحی و «هموار» بوده است، زیرا تاکنون مطالبات خود را از راههای «روتین» پی گرفته است. پس از جنگ، متفکران جامعه توانستند از اندیشه «مردم‌سالاری» و ساز و کارها و لوازم آن در برابر آن اندیشه و گرایش سیاسی که کوشش داشت به نام اسلام و انقلاب، حکومتی بسته را مستقر کند، دفاع کنند. این «آیده‌ها» در محیطهای علمی تا حدودی مورد گفت و گو قرار گرفت و در

کتب و رسانه‌های کوچک، امکان چاپ پیدا کرد. سپس مورد توجه اقشار وسیع باسواد و اهل فکر و درد قرار گرفت. تا جایی که «گفتمان مردم‌سالاری» تبدیل به گفتمان مسلط در محیط‌های فرهنگی و سیاسی شد. گروه‌های سیاسی جامعه، مانند انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بخشی از حزب کارگزاران و بالاخره حزب مشارکت اسلامی، این تقاضاهای مردم‌سالارانه را در برنامه‌های انتخاباتی خود قرار دادند و سرانجام این جنبش توانست از طریق فرآیندهای انتخاباتی، قوه اجرائیه، شوراهای شهر و اخیراً مجلس شورای اسلامی را برای پیگیری مطالبات خود در دست بگیرد. به رغم این که در دهه گذشته از سوی مخالفان این جنبش، موانع زیادی ایجاد شده است، ولی تاکنون پیگیری مطالبات این جنبش از راه‌های «روتین» خارج نشده است. حتی در نیمه دوم سال ۷۷ که قتل‌های زنجیره‌ای در مقابله با جنبش اتفاق افتاد و با وجود آنکه پس از پیروزی شگرف اکثریت نمایندگان دوم خرداد در مجلس ششم در بهمن ۷۸، سعید حجاریان ترور شد، ۱۸ روزنامه و نشریه به صورت فله‌ای و شبانه در اردیبهشت ۷۹ تعطیل شد، پس از سه ماه تأخیر در اعلام نتایج انتخابات، هفتصد هزار برگ رأی از آراء مردم ابطال شد، مخالفان جنبش دوم خرداد و ناظران سیاسی انتظار داشتند که این جنبش از وضعیت «هموار» به سوی «ناهموار» حرکت کند، اما چنین اتفاقی نیفتاد. از این رو، به نظر می‌رسد که جنبش دوم خرداد در آینده خواهد توانست از طرق قانونی، مطالبات خود را در مجلس ششم نهادینه کند و به تدریج انرژی جنبش را تخلیه و آرام کند.

اما آیا تداوم «وضعیت هموار» جنبش در آینده، تضمین شده است؟ در پاسخ می‌توان گفت چنین تضمینی وجود دارد. برابر آنچه که گفته شد، یکی از شرایطی که این وضعیت را تضمین می‌کند، به «طرز تلقی و عملکرد نخبگان

در چگونگی رویارویی با جنبش» بستگی دارد که اینک این شرایط را مرور می‌کنیم. اول، هنوز تعداد زیادی از نخبگان جامعه طرز تلقی «طبیعی» از جنبشهای اجتماعی ندارند. بخشی از آنان اساساً جنبشهای اجتماعی را در حد یک شورش، یک «غائله» و یا یک «حادثه تلخ» تقلیل می‌دهند. بخشی از آنان تنها جنبش انقلابی مردم مسلمان در سال ۵۷ و جنبش مردمی ۱۵ خرداد را به عنوان جنبشهای اصیل و اسلامی به رسمیت می‌شناسند و بقیه جنبشها، از جمله دوم خرداد را اصیل نمی‌دانند و اگر در برابر این جنبش با تمام توان می‌ایستند، به خاطر آن است که قدرت انجام این کار را ندارند، وگرنه می‌ایستادند. دوم، اگر چه «انعطاف‌پذیری نخبگان» مخالف و موافق، نسبت به گذشته افزایش پیدا کرده، ولی هنوز از «اصولگرایی کلیشه‌ای» آن است که «گفت و گو» حتی در میان نخبگان دوم خرداد و نخبگان مخالف آن در حکومت و گروههای سیاسی مخالف روزنامه‌های دوم خردادی، تا حدودی امکان یک «گفت و گو از راه دور» را فراهم کرده بودند که مخالفان جنبش دوم خرداد با تعطیلی آنها، در انجام این مهم ایجاد مانع کردند. هنوز نخبگان جامعه در انجام گفت و گو از برچسب «سازش» می‌ترسند و علاقه دارند منزله‌طلبانه از اصولگرایی کلیشه‌ای خود در نزد هواداران دفاع کنند. سوم، اگر چه در جنبش دوم خرداد سخن از انتقام گرفتن از کسانی که به حقوق شهروندان تجاوز کرده‌اند نیست، ولی هنوز بحثها در سطح «محاكمه» مانده است و حتی به مرحله «عفو» نرسیده است. هنوز نخبگان جامعه آمادگی ندارند برای «تخلیه نارضایتی مردم از نابسامانی‌های گذشته» کمیته‌های حقیقت‌یاب را به کمیته‌هایی برای برقراری گفت و گو، با حضور طرفین درگیر، در پیشگاه افکار عمومی تبدیل کنند. به عنوان مثال، هنوز نخبگان جامعه آمادگی آن را ندارند که شاهد جلسه گفت و گویی باشند که در یک طرف آن اکبر گنجی و در طرف دیگر آن فلاحیان قرار گیرد و آنان در

برابر افکار عمومی به تجزیه و تحلیل علل قتل‌های زنجیره‌ای بپردازند. (مخالفان دوم خرداد علاقه دارند شخصیت‌هایی همچون گنجی همچنان در زندان باشند). از این رو، تا زمانی که این موانع سه‌گانه در کار باشد (در کنار علل دیگری که ذکر آن در قلمرو موضوع این نوشته نیست) جنبش دوم خرداد استعداد آن را دارد که از حوزه آشکار، روتین و قابل پیش‌بینی خارج و وارد حوزه ناهموار و غیر قابل پیش‌بینی شود. به سؤال این نوشته برگردیم. اگر نخبگان جامعه به تقویت ویژگی‌های مدنی جامعه علاقه دارند، لازمه آن این است که بدانیم جنبش‌های اجتماعی جامعه مدنی، جنبش‌های «هموار»ند و وقوع جنبش‌های «ناهموار»، جامعه را از ویژگی‌های مدنی (که در آن شهروندان برابر و صاحب حق و تکلیف‌اند و حکومت در برابر احقاق این حقوق پاسخگو است) دور می‌کند. این نخبگان می‌توانند از یک طرف به تحقق جامعه مدنی علاقه داشته باشند و از طرف دیگر به «لوازم» جنبش‌های «هموار» پایبند نباشند. دیگر آن که نخبگانی هم که با جنبش دوم خرداد مخالف‌اند، بد نیست توجه داشته باشند که راه معقول مبارزه با جنبش دوم خرداد این است که اجازه دهند مطالبات این جنبش از طرق «روتین» نهادینه و تخلیه شود. زیرا مقاومت در برابر «جنبش هموار دوم خرداد» آن را ریشه کن نمی‌کند، بلکه تنها این جنبش را «ناهموار» می‌کند و پیامد یک جنبش «ناهموار»، اگر چه ممکن است امکان موفقیت نخبگان جنبش دوم خرداد را کاهش دهد، ولی قطعاً امکان موفقیت مخالفان آن کمتر خواهد بود. اساساً معلوم نیست در یک وضعیت «ناهموار»، مردم ناراضی، مردم جوانی که در معرض فرآیندهای نوسازی قرار دارند و تشنه «جنبش»‌ها و «هیجانات جمعی»‌اند، با نخبگان مخالف چه برخوردی خواهند کرد.

پی نوشت:

۱. تقسیم بندی جنبشهای اصلاحی به «هموار» و «ناهموار»، از نگارنده است. این تقسیم بندی را از مطالعاتی که درباره جنبشهای اجتماعی جدید که در یک دهه گذشته در اروپای غربی و شرقی، آفریقای جنوبی و در ایران جاری است، الهام گرفته ام. به همین دلیل، ارائه این تقسیم بندی در این نوشته، جنبه آزمایشی دارد و نیازمند نقد و بررسی صاحب نظران است. برای آگاهی از کم و کیف جنبشهای جدید اجتماعی، نگاه کنید به: تیموتی گارتن اش. «ده سال بعد»، ماهنامه نگاه نو، شماره ۴۴، صص ۲۷-۴۰؛ و همچنین به:

Scott, Alon. *Ideology and the New Social Movements*. London. Unwin Hyman. 1990.

بحران دوگانگی در قدرت

دکتر سعید حجاریان

● آقای دکتر حجاریان! به عنوان اولین سؤال، شما چه تعریفی از یک شرایط نرمال سیاسی در یک نظام شبه دموکراتیک و یا دموکراتیک به دست می‌دهید؟

– در شرایط نرمال سیاسی، چند فاکتور نقش دارند که اگر این چند شاخص را داشته باشیم، می‌توانیم بگوییم شرایط سیاسی باز و نرمال است. اول اینکه توده مردم به سرنوشت خود اهتمام داشته باشند و بتوانند حقوق خود را استیفا کنند. راههای استیفای حقوق سیاسی مردم باز باشد و همه مردم بتوانند از بین گزینه‌های مختلف سیاسی که همانا برنامه‌های سیاسی مختلف است، انتخابی آزادانه داشته باشند و در انتخاباتی منصفانه، الیت و نخبگان سیاسی، چرخش داشته باشند. یعنی به مردم اجازه انتخاب و اجازه چرخش نخبگان سیاسی داده شود و تداول قدرت وجود داشته باشد. شاخص دیگر اینکه باید کالای سیاسی در بازار سیاست موجود باشد و بنگاههای سیاسی که همان احزاب سیاسی‌اند، بتوانند کالاهای خود را که برنامه‌ها و کارپایه‌های سیاسی است، به مردم عرضه کنند. در این شرایط می‌توان گفت که یک بازار پررونق سیاسی وجود دارد. مانند بازار اقتصادی که همه مردم در آن آمد و شد می‌کنند و متناسب سلیقه و بودجه و نیاز خود کالاهای مختلف را خریداری می‌کنند. از سوی دیگر در بازار هم بنگاههای اقتصادی فراوانی

وجود دارند که سازوکار بازار را تأمین می‌کنند. این می‌شود رونق اقتصادی. در سیاست هم نیز این مفهوم وجود دارد، وقتی بازار سیاست گرم است که در یک سو خریداران کالای سیاسی یعنی مردم، حضور داشته باشند و در سوی دیگر کالاهای متنوع به این بازار عرضه شود و دادوستد و رونق جریان داشته باشد. البته شاخصه‌های دیگری نیز وجود دارند که شرایط نرمال سیاسی را تعریف می‌کند اما این دو شاخص مهم‌ترین شاخص‌های یک شرایط نرمال سیاسی‌اند که اگر موجود بود، می‌توان گفت شرایط سیاسی نرمال است. اگر هر یک از این دو شاخص کاهش یابد یا مفقود باشد، از حالت نرمال خارج شده‌ایم.

● به نظر می‌رسد در کشورهایی که از نظر توسعه سیاسی در شرایط گذار به سر می‌برند و روند دمکراتیزه شدن قدرت، از سوی مردم و نهادهای دمکراتیک به شکل یک جنبش اجتماعی دنبال می‌شود، این جنبش به شرایطی می‌رسد که ظرفیتهای حقوقی نظام موجود، نمی‌تواند پاسخگوی مطالبات آن جنبش باشد و استمرار مطالبات از سوی جنبش و همچنین استمرار عدم پاسخگویی به مطالبات از سوی حاکمیت، شرایطی سیاسی را به سمت نوعی قفل شدن پیش می‌برد، به اعتقاد شما چه ارتباطی میان ظرفیتهای سیاسی - حقوقی یک نظام و از سوی دیگر مطالبات دمکراتیک یک جنبش اجتماعی وجود دارد؟

- ببینید، مطالبات سیاسی مردم، همیشه وجود دارند اما نه به معنای مطالبات اقتصادی، چون مطالبات و بازار اقتصادی توقف بردار نیست. یعنی بازار اقتصادی همیشه مشتری دارد، مثل بازار کفر و دین است که گفته‌اند، «بازار کفر و دین بی مشتری نیست.» اما بازار سیاست ممکن است بدون مشتری باشد، مطالبات سیاسی مانند مطالبات اقتصادی نیست که بگوییم همیشه،

همه اقشار مردم، طالب کالای سیاسی هستند. این معنا دلایل متعددی هم دارد.

● این دلایل چیست؟

- برخی از این دلایل، عدم وجود کالای سیاسی در بازار سیاست و یا تک کالایی و یا تک بنگاهی بودن بازار است در بازار سیاسی خیلی از کشورها یک حزب بیشتر نیست و مردم مجبورند فقط کالای همان حزب را تهیه کنند، مثل سیستم سیاسی عراق کنونی که یک حزب بیشتر ندارد و مردم ناچارند به کالای همان حزب اکتفا کنند. اگر شرایط نرمال باشد و فشار حکومتی وجود نداشته باشد، مشارکت خیلی کم خواهد شد. مردم یک کالا را نمی‌پسندند که بخرند. اما همیشه این طور نیست که مشکل تک بنگاهی بودن باشد، البته بدتر از تک بنگاهی، یعنی بی‌بنگاهی هم داریم. در برخی کشورها اصلاً بنگاه سیاسی وجود ندارد. مثل رژیم‌های سلطنتی که تنها شاه تصمیم‌گیرنده است و سیاست می‌ورزد، مردم نیز رعیت شاه هستند نه شهروندان آزاد که قدرت خرید کالای سیاسی داشته باشند. و برای آنکه مطالبات سیاسی معنی ندارد و رژیم‌های تک حزبی از این نوع رژیم‌ها بهترند چون بالاخره یک بنگاه و کالای سیاسی وجود دارد.

● آیا این شرایط تنها برخاسته از سیاستهای رژیمهاست؟

- البته همه‌اش تقصیر رژیمهای سیاسی نیست، کشورهایی وجود دارند که بنگاههای سیاسی فراوانی در آن وجود دارد اما مردم میل به مشارکت سیاسی کمی دارند و به اصطلاح گرایشات انزواجویانه سیاسی (Isolationism) دارند و کاری به سیاست ندارند و سرگرم کار و اقتصاد و هنراند و کاری به دولت و دولتمردان و اینکه چه کسانی بر آنها حکومت می‌کنند، ندارند لذا

بسیاری از کشورها مثل شمال اروپا و حتی ژاپن، مردم وارد بازار سیاست نمی‌شوند در حالی که بنگاهها به راه هستند، چراغها روشن است و کالاهای سیاسی عرضه می‌شود اما مشتری وجود ندارد و در واقع بازار را کد است.

● چرا؟

— دلایل متعددی دارد. یک دلیل ممکن است این باشد که مردم فکر می‌کنند، حضورشان در بازار سیاست اثر بخش نیست و سیاست پشت درهای بسته و در معاملات سیاسی رقم می‌خورد. از نظر آنها احزاب تنها زورورق دموکراسی هستند و رأی آنها در سرنوشتشان تأثیری ندارد، برخی دیگر از مردم نیز می‌گویند، کالای همه احزاب شبیه هم است و خواسته ما در احزاب وجود ندارد و اجازه بروز به آن نداده‌اند، مثل طرفداران احزاب کمونیست، فاشیست که در برخی کشورهای اروپایی ممنوعند لذا در بازار سیاست شرکت نمی‌کنند، چون بنگاه مورد علاقه آنها تعطیل است مثلاً دولت ترکیه «حزب رفاه» یا «حزب فضیلت» کنونی را تعطیل کرد و اجازه نمی‌دهند کاندیدا معرفی کنند، دولت ژنرال‌ها جلو آن را می‌گیرند در حالی که یک حزب ملی است لذا طرفداران این حزب در بازار سیاست شرکت نمی‌کنند. پس ممکن است شرایط انزواجویی سیاسی و سیاست‌گریزی ناشی از رقابت ناکامل باشد.

● ممکن است شرایط عکس انزواجویی و سیاست‌گریزی در برخی کشورهای جهان سوم وجود داشته باشد، فرض کنید یک جنبش اجتماعی وجود دارد که در آن برخی نهادهای دموکراتیک هم وجود دارند و این نهادها برخی مطالبات سیاسی مردم را مطرح می‌سازند، اما به درهای بسته برخورد می‌کنند که استمرار این شرایط، یک انسداد سیاسی را به وجود می‌آورد، شما این فضا را

چگونه تصویر می‌کنید؟

– انسداد سیاسی ترجمه‌ای از Political exclusionism است، شاید این اصطلاح را در فارسی من وضع کرده باشم، در مقاله‌ای که در اطلاعات سیاسی - اقتصادی نوشتم، لغت انسداد سیاسی را بجای به کار بردم و نمی‌دانم آیا قبل از من نیز کسی این کار را کرده است یا نه. انسداد سیاسی را در مقابل Political inclusionism به معنای شمولیت سیاسی و در برگیرندگی سیاسی، استفاده کردم. انسداد سیاسی دو حالت دارد که حالت اول انسداد کامل و قفل شدگی است. دیگری باریک شدگی فضای سیاسی است، همان طور که شاعر می‌گوید: «جریده رو که گذرگاه عافیت تنگ است.» وقتی که گذرگاه عافیت تنگ باشد، انسان باید جریده‌رو باشد و پاورچین، پاورچین، از کنار سیاست عبور کند. شاعر در جای دیگری می‌گوید: «به دریا در منافع بی‌شمار است، اگر خواهی سلامت، در کنار است در دریا مروارید، مرجان فراوان است، و دریانوردی منافع زیادی دارد، اما همان طور که منافع دارد، خطر و ریسک هم دارد. اما اگر می‌خواهی سلامت باشی، دریانوردی را کنار بگذار و در کنار ساحل راحت زندگی کن.» سیاست هم دریایی موج است که منافع زیادی دارد اما هزینه آن نیز بالا است، لذا بسیاری از توده مردم که اهل ریسک نیستند، نمی‌خواهند وارد این دریای پرتلاطم شوند و ترجیح می‌دهند زندگی غیر سیاسی داشته باشند. البته این شرایط را نمی‌توان انسداد سیاسی نامید اما می‌توان از آن به عنوان فرهنگ غیر مشارکتی سیاسی نام برد که در آن فرهنگ اعتماد سیاسی مردم پایین است و بیشتر به مسائل کم‌خطرتر تمایل دارند و وارد سیاست نمی‌شوند در فرهنگ و ادبیات فارسی چقدر از این مفاهیم وجود دارد «سری که درد نمی‌کند، دستمال نمی‌بندند.»، «سرش بوی قورمه سبزی می‌دهد.» یا «سرش به تنش زیادی کرده است.» و یا «زبان سرخ، سرسبز می‌دهد بر باد.» و... که در آنها به غیر سیاسی بودن توصیه شده

است و غیرسیاسی بودن را تشویق می‌کند، خلاصه اینکه «به صحبت پادشاهان نروید، صحبت حکام، ظلمت شب یلداست.» و این مفهوم را تبلیغ می‌کند که سیاست به قشر خاصی تعلق دارد، فقط نخبگان خاصی حق سیاست ورزی دارند. این هم نوعی انسداد است اما در انسداد واقعی سیاسی مردم برای طرح مطالبات خود هجوم می‌برند، اما ظرفیت اجابت مطالبات در رژیمها پایین است و نمی‌توانند به آن پاسخ بدهند و به اصطلاح آن را در خود جذب (Absorb) کنند مثل فرزندی که مطالبات دارد و برای رفتن به مدرسه قلم، دفتر، کتاب می‌خواهد، اما پدرش از قبل برای چنین روزهایی فکر نکرده است، لذا برای برآورده کردن مطالبات فرزندش در می‌ماند، او چند کار می‌تواند انجام دهد. یکی اینکه فرزندش را سرکوب کند، می‌تواند جواب ندهد و از کنار آن بگذرد و می‌تواند فرار کند، یعنی خانه خود را ترک کند و بگوید فرد دیگری بیاید جواب این فرزندش را بدهد، چون من از پس فرزندان خود بر نمی‌آیم. اما یک پدر دورانیش، از ابتدای بسته شدن نطفه فرزندش، به فکر آتیه او خواهد بود و از همان وقت کارهایی انجام می‌دهد که مثلاً بیست سال دیگر که دخترش می‌خواهد شوهر کند، آمادگی داشته باشد. مثل مادرها که جهیزیه جمع می‌کنند، به فکر آینده دخترش باشند. نظامها نیز باید کم کم ظرفیت سازی کنند. تا در مواقع حساس، دچار مشکل نشوند. دولتها باید به گونه‌ای فکر کنند که مردمشان تکامل پیدا کنند. جوامع به سمت شهرنشینی پیش می‌رود، سواد عمومی گسترش می‌یابد، لذا دولتها باید از قبل در مورد آن برنامه‌ریزی داشته باشند. مثلاً با این نرخ رشد جمعیت، بعد از چند سال باید این تعداد مدرسه داشته باشیم و شروع به مدرسه‌سازی کند و یا اینکه ظرفیتهای شغلی را افزایش دهد، همان طور که در مورد بازار اقتصاد و معیشت، دولتها باید به اقتصاد کلان فکر کنند، درباره سیاست کلان هم باید فکر کنند و مواظب مطالبات جدیدالولاده مردم باشند. مثلاً شاید مردم

۵۰ سال پیش دنبال خیلی از چیزهایی که امروز وجود دارد نبودند و نمی‌دانستند چنین چیزهایی هم وجود دارد، اما دولت‌ها دوراندیشند. در واقع دولت یعنی همین. دولت باید با نگاه به آینده ظرفیتهای لازم را در خود، و در دستگاه اداری خود به وجود بیاورد تا در زمان مناسب بتواند پاسخ بدهد، اگر دولت‌ها به این کارها اقدام نکنند، مجبور خواهند بود انسداد ایجاد کنند، یعنی بگویند، حالا که کودک بزرگ شده است، باید همان کفشی را که قبلاً برای او خریده بود، بپوشد و کفش را به زور پای کودک کند، خب به پای کودک فشار می‌آید و پای او در انسداد و منگنه قرار می‌گیرد. حالا ممکن است تحمل کند اما عقب مانده باقی بماند و پایش ناقص شود و ممکن هم هست که اعتراض کند. اگر اعتراض کرد و انسداد هم بود، جنبشهای اجتماعی و سیاسی بوجود می‌آیند. در واقع این جنبشهای مولود عقب ماندگی ساخت سیاسی در برابر رفتار سیاسی توده مردم است. این فرآیند در جنبشهای اجتماعی و انقلابات به همین شکل است و معنی آن این است که ظرفیت سیاسی رژیم کم است و پاسخگویی آن در حد پایینی قرار دارد و نمی‌تواند مطالبات مردم را هدایت کند، مردم همه ساکت نیستند و با بیان اعتراض وارد می‌شوند، البته ممکن است عده‌ای هم اعتراض نکنند، چون سیاست کالای عامه‌پسندی نیست و بازار سیاست کامل وجود ندارد و ممکن است مردمی دچار «کلبی مسلکی سیاسی» و سیاست‌گریزی (Pacifism) و عدم اعتماد به نفس سیاسی شوند و کاری به سیاست نداشته باشند. مثل مردم کره شمالی، که کاری به سیاست ندارند، اگر دولت به آنها خانه‌ای بدهد، بیمه‌ای داشته باشند، شاغل هم باشند، دیگر کاری به سیاست ندارند. البته نمی‌توان گفت در این کشورها انسداد سیاسی وجود دارد، در شرایطی انسداد سیاسی به وجود می‌آید که جنبش اعتراضی وجود داشته باشد، در واقع انسداد در مقابل اعتراض ایجاد شده و به زبان دیگر راه‌بندان شده است یعنی مردم قصد رفتن دارند، اما راه باریک

و راه بنیان بوجود آمده است چون شهرداری قبلاً فکر نکرده که باید برای این جمعیت اتوبان بسازد.

● آقای حجاریان! همان طور که می‌دانید یکی از ویژگی‌های نظام‌های شبه دموکراتیک توزیع دوگانه قدرت است، به گونه‌ای که برخی از ابزارهای قدرت در اختیار نهادهای سنتی و برخی دیگر در اختیار نهادهای دموکراتیک است که قدرت اصلی در اختیار نهادهای سنتی است، این توزیع ناهمگون قدرت چه تبعاتی را در یک شرایط گذار سیاسی می‌تواند به وجود بیاورد؟

– اسم این توزیع، توزیع ناهمگون قدرت نیست، چون توزیع قدرت در همه جا ناهمگون است، اصلاً وجود دولت به معنای توزیع ناهمگون قدرت است، چون قدرت در خود دولت به صورت متراکم است و توده مردم، احزاب و N.G.O ها قدرت کمتری دارند. همان طور که در ثروت توزیع نابرابر داریم، در قدرت هم توزیع نابرابر داریم. همان طور که در منزلت و معرفت، توزیع نابرابر است، در مورد قدرت هم همین طور است.

● منظور من از ناهمگون بودن، از نظر شکل و کارکرد سیاسی است. چون در برخی نظام‌ها هم نهادهای دموکراتیک وجود دارد و هم نهادهایی انتصابی. – به این شرایط، «حاکمیت دوگانه» گفته می‌شود که ناشی از منابع مشروعیت دوگانه و یا چندگانه است، حاکمیت دوگانه منبث از منابع قدرت و مشروعیت دوگانه است، اگر شما سؤال را تصحیح کنید، می‌توان در مورد آن صحبت کرد.

● این حاکمیت دوگانه را که شما به آن اشاره کردید، در جوامعی که در حال گذار به سر می‌برند و جنبش اجتماعی در آنها نمود دارد، میان نیروهایی که در نهادهای دموکراتیک به صورت انتخابی وجود دارند و نیروهایی که در

نهادهای انتصابی، قدرت اصلی را در دست دارند، تعارضاتی بوجود می‌آید. به اعتقاد شما حاکمیت‌های دوگانه چه تنوعاتی دارد و در شرایط تناقض‌آمیز چه هزینه‌ها و تبعاتی خواهد داشت؟

ما به دو شکل از حاکمیت دوگانه می‌توانیم اشاره کنیم. یک نحوه حاکمیت Functional وجود دارد که این حاکمیت کارکردی است. در واقع دوگانگی حاکمیت وجود دارد، اما به نوعی یک تقسیم کار سیاسی بدون تداخل مرزها وجود دارد. زمانی که فرمان مشروطیت صادر گردید، پذیرفته شد که نهاد مردم سالاری به اسم عدالتخانه تأسیس شود و مجلس تأسیس شد که کارش تقنین بود اما قدرت اجرایی در دست شاه قرار داشت. اگر انقلاب مشروطه می‌توانست دوام بیاورد، معلوم می‌شد که حاکمیت دوگانه نیز می‌تواند وجود داشته باشد و Functional بوده و کارکرد داشته باشد. در خیلی از کشورهای در حال گذار از این وضعیت وجود دارد. در انگلستان - شاید هفت هشت قرن، حاکمیت دوگانه Functional وجود داشته و دوام هم آورده است، اما یک حاکمیت دوگانه Dis Functional و «ناکارکرد» هم داریم که دوام نمی‌آورد و باید مسئله حل شود یعنی یا باید به سیستم حاکمیت دوگانه Functional تبدیل شود و حد و مرزهای قانونی به رسمیت شناخته شود و یا به حاکمیت یگانه تبدیل شود و از دوپایگی خارج شده و بر روی یک پایه قرار گیرد. این یک پایگی می‌تواند به نفع دموکراسی و یا به نفع سلطنت و یا الیگارشسی نظامی تمام شود. که الیگارشسی نظامی، در مقابل دموکراسی است. مثل بسیاری از کشورها از جمله برخی کشورهای همسایه و آمریکای لاتین که با کودتا، حکومت دوپایه به یک حکومت یک پایه تبدیل شده‌اند و الیگارشسی نظامی قدرت را در دست گرفته است. پس در مقابل حاکمیت دوگانه غیرکارکردی Dis Functional سه مسیر وجود دارد. یک مسیر حاکمیت دوگانه کارکردی (Functional) و یک مسیر تک پایه شدن به نفع اقتدارگرایی و آمریت و مسیر

سوم کودتا به نفع الیگارشسی نظامی است.

● به نظر می‌رسد در چنین نظام‌هایی زمانی که یک جنبش اجتماعی از دمکراتیک کردن سایر بخش‌ها، حمایت می‌کند، طبعاً حاکمیت احساس خطر خواهد کرد و تعرضاتی در جامعه بوجود خواهد آمد، فرآیند تعارضات میان نیروهای دمکراتیک و ساختار سنتی را چگونه تحلیل و توصیف می‌کنید؟
- این فرآیند در خشن‌ترین حالت به انقلاب می‌انجامد که از تبعات حاکمیت دوگانه ناکرکردی است، مثل ایران در آستانه انقلاب که دچار یک حاکمیت دوگانه شده بود. بختیار به عنوان نخست‌وزیر، وزرای خود را تعیین کرده بود، از سوی دیگر مهندس بازرگان هم وزرای خود را انتخاب کرده بود. حالا چه کسی تعیین کرد که کدام یک از وزرا وزارت را در دست بگیرند و به صندلی وزارت تکیه کنند؟

● طبعاً قدرت تعیین‌کننده بود، یک طرف قدرت جنبش اجتماعی و در طرف دیگر حاکمیت قرار داشت که اگر می‌توانست و قدرت داشت، حاکمیت را حفظ می‌کرد اما نتوانست.

- بله، یعنی در نهایت زور و قدرت سیاسی حرف آخر را می‌زند، اما در مورد سؤال شما یا انقلاب مسئله را حل می‌کند یا کودتا حرف آخر را خواهد زد.

● یعنی راه سومی وجود ندارد؟

- مواردی را که اشاره کردم در مورد بدترین شرایط بود. این مسئله را تروتسکی هم گفته است، او در مورد حاکمیت دوگانه در زمان انقلاب اکتبر می‌گوید: «جز انقلاب راهی برای حل حاکمیت دوگانه Dualsovereignty وجود ندارد.» حالا ما می‌گوییم جز خشونت راه دیگری وجود ندارد، چون خشونت

هم کودتا و هم انقلاب را در بر می‌گیرد، مثلاً کودتای ۲۸ مرداد به حاکمیت دوگانه در ایران پایان داد، در دوره مصدق حاکمیت به شکل دوگانه درآمدی بود. سرهنگ نصیری، فرمانی را از سوی شاه به دکتر مصدق ابلاغ کرد که به موجب آن دکتر مصدق از نخست‌وزیری عزل شده بود. مصدق دستور بازداشت نصیری را صادر کرد. در اینجا یک شرایط دوگانگی حاکمیت بوجود آمده بود و مصدق می‌خواست نخست‌وزیر باشد و خود را قانونی می‌دانست، لذا در نهایت تیمسار زاهدی و تانکها مسئله را حل کردند، در واقع با خشونت و کودتا، دوگانگی حاکمیت به نفع استبداد حل شد. در حالت انقلابی نیز می‌توان به زمان انقلاب خودمان اشاره کرد که مردم آمدند و به کمک کارمندان وزارتخانه‌ها، وزیران بختیار را راه ندادند و برخی از آنها را نیز گرفتند. در واقع با قدرت، در داخل خیابان مسئله حل شد.

● در حالت بهتر چه اتفاقی ممکن است بیفتد؟

– حالا اگر حاکمیت دوگانه ناکارکرد بخواهد به حاکمیت دوگانه کارکردی تبدیل شود، این حرکت اصلاحی است و به انقلاب و خشونت نیازی ندارد، چرا که می‌توان از طریق اصلاحات این کار را کرد. رفرم سیاسی و دمکراتیزاسیون که ما از آن به عنوان اصلاحات حرف می‌زنیم این است که حاکمیت دوگانه ناکارکرد، به تدریج به حاکمیت دوگانه کارکردی تبدیل شود، جوهر رفرم سیاسی با توسعه سیاسی یا دمکراتیزاسیون، همین است. حالا چه راههایی وجود دارد، خود یک بحث مفصلی است که باید در دروس نوسازی سیاسی به آن پرداخت.

● یکی از فضاهایی که احتمال پیش آمدن آن در حاکمیت دوگانه زیاد است، یک نوع بسته شدن فضای سیاسی است که شما از آن به عنوان انسداد سیاسی نام بردید و قدری هم در مورد آن صحبت کردید، حالا در چنین شرایطی برای